



۲۵ ژوئن ۲۰۰۹



## محشرِ خرا!

خیمه‌شب‌بازی هولناکی که تحت عنوان «انتخابات» در حکومت اسلامی به راه افتاد، گام به گام و صحنه به صحنه از اهدافی که چنین انتخاباتی می‌توانست اصولاً دنبال کند به دور افتاده. به طور مثال، دیگر سخن از «برنامه» منتخب مردم اصلاً در کار نیست؛ قضیه یقه‌گیری این جناح است از آن دیگری! با این وجود، از روز نخست مشخص بود که بر محور این به اصطلاح «انتخابات» بحرانی در حال شکل‌گیری است. از شواهد نیز چنین بر می‌آید که نصیب ملت ایران از این آتش‌افروزی، فقط دود و خاکستر خواهد بود. دودی که به چشم ملت می‌رود، جهت مخفی نگاه‌داشتن بده‌بستان‌های داخلی و خارجی. دودی که نقش حجاب را در سطح روابط داخلی و خارجی ایفا می‌کند؛ کسی هم با مردم ایران و آلام یک ملت که اینگونه تبدیل به ابزار چانه زنی شده کاری نخواهد داشت؛ و دقیقاً همین شد.

خلاصه کلام ملت ایران که با وعده و وعیدهای خررنگ‌کن مشتی خودفروخته جهت خلاصی از شر یک حکومت مذهبی، فاسد و سرکوبگر، به میانه میدان بازی‌های سیاسی یک رژیم دست‌نشانده پرتاب شده بود، و تحت تأثیر تبلیغات قلم‌به‌مزه‌ها مثلاً قرار بود با «آراء عمومی» به اهداف خود دست یابد، نه تنها از «حقوق» خود بی‌نصیب ماند که اینک روابط پنهان و آشکار این رژیم با قدرتهای استعماری است که می‌باید بقیه قضایا را به نام ملت ایران «حل»

کند! آن‌ها که مبلغ شرکت گسترده مردم در این نمایشات مهوع شدند، این خیانت آشکار را «شرکت مردم در انتخابات»، «استفاده ملت از حق رأی»، و ... و ترهات دیگر نامیدند. با این وجود با گذشت چند روز از بحران‌سازی‌های رژیم قضیه این به اصطلاح «انتخابات» حتی از گذشته نیز روشن‌تر و واضح‌تر شده. مسئله اصلی همانطور که می‌بینیم به هیچ عنوان تعیین ریاست جمهوری در حکومت اسلامی نیست، مسئله تثبیت یک جناح در تقابل با جناح‌های دیگر در مسند «ولایت فقیه» است.

البته در این مانورهای سیاسی، «قانون اساسی» حکومت اسلامی نیز می‌باید مدنظر قرار گیرد. ولی مسئله «قانون اساسی» این حکومت، و تضادهای بنیادین که از نظر حقوقی آن را در تقابل با حاکمیت مردم، دمکراسی و حقوق بشر قرار می‌دهد، پیشتر توسط بسیاری از هم‌وطنان‌مان به تحلیل کشیده شده. خلاصه بگوئیم، این «قانون اساسی» همچون حکومت اسلامی فرزند خلف استعمار است. این ملغمه نه «قانون» است، و نه می‌تواند یک «قانون» تلقی شود. مجموعه‌ای است از گزافه‌گویی‌های فقهی و شیعی، که از نظر حقوقی پیشیزی ارزش ندارد، و نهایت امر با طرد حاکمیت مردم، از نظر تشکیلاتی تنها اهرمی که در بطن این «قانون اساسی» قادر به اعمال حاکمیت خواهد بود، همان ولایت‌فقیه است. مسندی که استعمار مختص روح‌الله خمینی، جهت حمایت از جنگ‌های «مقدس» ارتش آمریکا و عربستان در افغانستان بر علیه اتحادشوروی بر پا کرده بود. این قانون همانطور که می‌بینیم برای شخص خمینی نوشته شد، و توسط مشتی کارچاق‌کن‌های استعمار در بوق و کرنا افتاد، و اینک که هم خمینی از دنیا رفته و هم جنگ سرد به پایان رسیده، این «قانون» احمقانه دیگر مبانی اجرائی خود را در داخل و خارج به طور کلی از دست داده. به همین دلیل قانون اساسی حکومت اسلامی تبدیل به جسد متعفن شده که هر جناح قصد دارد به نحوی از انحاء خود را از شر آن خلاص کند.

این است قضیه «انتخابات» در حکومت اسلامی! در این هیاهو، جناح علی خامنه‌ای و حزب پادگانی او تمامی تلاش خود را به خرج می‌دهند تا این به اصطلاح «قانون اساسی» را در چارچوب یک دیکتاتوری از قماش حکومت خانواده اسد در سوریه به ارزش بگذارند. بر اساس این «الهامات»، کشور ایران می‌باید در چارچوب یک نظام دیکتاتوری «توجیهی» و «بسیار «منطقی»، تا ابد در چنگال مقام معظم و توله‌های‌شان قرار گیرد. نوعی حکومت چائوشسکو، همراه با زیارت‌نامه و زوزه و ضجه «حلال»!

در برابر خاندان اسد وطنی، جناح موسوم به «اصلاح‌طلب» قرار گرفته که خیلی هم «مردمی» و دمکرات تشریف دارد. اینان خواهان حفظ همان ملغمه‌ای هستند که تا به امروز ملت ایران «افتخار» سرکوب شدن در بطن آن را داشته:

حکومت اسلامی «هدیه» امام خمینی! در این نوع حکومت آخوندها دسته دسته می‌آیند و می‌روند، و هر روز از این «باغ» که در آن «محشرخر» به راه افتاده، چند رأس آخوند و بچه‌آخوند فرهیخته بیرون کشیده شده، در «ثنای» حکومت اسلامی وق‌وقیه‌های درخشان و جهان‌شمول تحویل جهانیان می‌دهند و باعث «رونق» کار جهان اسلام می‌شوند! بعد هم به دلیل اینکه «اسلام» خطوط قرمز دارد، همگی برمی‌گردند سر جای‌شان تا نفس تازه کرده، برای «راند» بعد ملت ایران را دوباره «ذوق‌زده» کنند! و این است قضیه «مبارزات» محفلی در بطن حکومت اسلامی!

البته همانطور که می‌توان حدس زد، استعمار غرب در پس پرده از معرکه‌گیری‌های اسلام راستین در ایران حمایت به عمل می‌آورد. غربی‌ها در راستای منافع خود، و در تضاد با سیاست‌های کلان روسیه و هند و چین در منطقه، یک روز «اصول‌گرا» می‌شوند، روز دیگر «اصلاح‌طلب»! یک ساواکی آمریکائی را به نام پروفیسور مولانا به مشاورت عالی احمدی‌نژاد منصوب کرده‌اند، و در تبلیغات‌شان از میرحسین موسوی حمایت می‌کنند! خلاصه مطلب کاری می‌کنند که نه سیخ بسوزد و نه کباب! و جدیداً بر اساس گزارشات «واشنگتن نیوز»، کاشف به عمل آمده که پیش از «انتخابات»، جناب باراک اوباما به «مقام‌معظم» حکومت اسلامی هم نامه نوشته بودند! در صورتیکه حمایت‌های باراک اوباما از «دمکراسی» و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها آنقدر دهان‌پرکن بود، که حتی احتمال ارتباط شفاهی ایشان با یک دیکتاتور شناخته شده به نام علی خامنه‌ای به ذهن خلق‌الله خطور نمی‌کرد!

همانطور که می‌توان حدس زد، اگر مسئله اصلی در پس بحران‌سازی‌های فعلی، تعیین تکلیف «ولایت فقیه» در این حکومت ضد بشری باشد، منافع ایالات متحد در این میدان از دیگر حاکمیت‌های استعماری به مراتب بیشتر خواهد بود، چرا که بنیانگزار این حکومت شترگاوپلنگ واشنگتن بوده. به همین دلیل آمریکا و شریک استراتژیک‌اش، انگلستان در خط حمله تبلیغاتی حکومت اسلامی قرار گرفته‌اند تا به این طریق هم تحولات ایجاد شده «مترقی» و «ضدحکومت اسلامی» قلمداد شود، و هم در این هیاهو برای ایندو شریک دلسوخته نانی به تنور چسبانده اینان را طرفداران آزادی ملت ایران معرفی نمایند. در صورتیکه پیروزی و یا شکست هر کدام از این جناح‌ها فقط یک مسئله درون‌ساختاری در حکومت اسلامی خواهد بود؛ مشکل می‌توان «آزادی» ملت ایران را در میانه هیاهویی جستجو کرد که توسط جناح‌های مختلف این حکومت به راه افتاده.

از طرف دیگر، امروز میرحسین موسوی دقیقاً همان عملی را انجام می‌دهد که طی ۸ سال دولت «اصلاح‌طلب» محمد خاتمی صورت می‌داد. یعنی حمایت از سرکوب مردم توسط جریانات «اصولگرا» برای جلوگیری از گسترش مطالبات و تحولات واقعی در کشور ایران. تحولاتی که نهایت امر از خط «اصلاح‌طلبی» عبور خواهد کرد، و در اینصورت فروپاشی کامل حکومت اسلامی را به همراه می‌آورد. با در نظر گرفتن مطالبی که در بالا تحت عنوان ارتباط اندام‌وار میان قدرت‌های استعماری و حکومت اسلامی عنوان کردیم، بسیار طبیعی است که علیرغم اظهارات «دمکراتیک» مقامات طراز اول کشورهای غربی، اینان در کنار سرکوب‌کنندگان قرار گرفته باشند. اصولاً به اعتقاد ما مشکل می‌توان یک حاکمیت سرکوبگر را بدون حمایت ساختاری در سطح بین‌المللی بر مردم یک کشور تحمیل کرد، و اینبار غرب با استفاده از چندین بخیه و نعل‌وارونه اینکار را به صورتی که مشاهده می‌کنیم عملی کرده.

امروز از یک طرف دولت آمریکا با علی‌خامنه‌ای، فردی که عملاً توسط دادگاه‌های بین‌المللی متهم به جنایت علیه بشریت شده، بساط نامه‌نگاری به راه می‌اندازد. از سوی دیگر میرحسین موسوی، یکی از سئوال‌برانگیزترین شخصیت‌های سیاسی حکومت اسلامی که هنگام قتل عام چند هزار مخالف سیاسی مسئولیت قوه مجریه را در دست داشته، از طرف همین دولت ایالات متحده یک «دمکرات» و «مردم‌سالار» معرفی می‌شود! نهایت امر شاهدیم که در این «محشرخر» که به راه انداخته‌اند، سایت‌ها و خبرگزاری‌های غربی هر چه آخوند و بچه‌آخوند دم دست دارند، به نحوی از انحاء از سوراخ و سنبه‌ها بیرون کشیده‌اند، و اینان را در بطن «مصاحبه‌ها»، «مقالات» و در واقع خزعات به خورد مردم ایران می‌دهند. چهره و «نظرات مشعشعانه» این جنایتکاران، که هر یک در به قدرت رسیدن و در تداوم این حکومت نقشی داشته، در این رسانه‌ها تحت عنوان «مخالفان استبداد» همه روزه در برابر دیدگان حیرت‌زده ملت ایران «بزک» می‌شود.

خلاصه بگوئیم، بر اساس خبرسازی این سایت‌ها و خبرگزاری‌ها، در کشور ایران همه یا اصلاح‌طلب‌اند، یا اصولگرا! به هر تقدیر همه «مسلمان دواآتشه‌اند» و خواستار حفظ بیضه اسلام و حاکمیت «آقا» امام‌زمان! ولی ما ایرانیان می‌دانیم که این‌ها حرف مفت است؛ و فقط می‌ماند یک اصل کلی: با تکیه بر کدام نیروی انسانی و سیاسی حق ملت ایران را از این دستگاه‌های ضدبشری که تحت عنوان «دمکراسی» و «مردم‌سالاری» ملت ایران را سه دهه است به سیاه‌چال یک حکومت قرون وسطائی فروانداخته‌اند می‌باید بازستاند؟

در این «محشرخر»، از آیت‌الله منتظری گرفته تا حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، و از بنی‌صدر گرفته تا پاسداران سلطنت‌طلب از قماش سازگارا، همگی حضوری «پررنگ» پیدا کرده‌اند! همه آب به آسیاب عموسام می‌ریزند و دست در دست مقام‌معظم برای ملت ایران «نسخه اسلام» می‌پیچند. کسی سخن از مطالبات دمکراتیک به میان نمی‌آورد. حقوق زنان، حقوق کارگران، حقوق جوانان و ... همه و همه در چارچوب «اسلام» بررسی می‌شود. و پادمان نرود که همین جنایتکاران با اشغال نظامی عراق موافقت داشتند، و عملاً دیدیم که یک حکومت لائیک در اینکشور سرنگون شد تا یک حکومت دینی و آشوب و بلوا بجای آن مستقر شود؛ نام این جنایت را نیز «طرفداری از دمکراسی» گذاشتند. این همان پروژه‌ای است که به نحوی دیگر در کشور ایران به راه افتاده. بازیگران اصلی این پروژه استعماری علی‌خامنه‌ای و میرحسین موسوی‌اند؛ آتش‌گردانان و صحنه‌سازان نیز مخالف‌نمائی‌اند که سال‌هاست در خارج از مرزها نان سفارخانه‌های حکومت اسلامی را می‌جویند و ملت ایران را به دنبال نخودسیاه می‌فرستند.

امروز ما ملت در برابر یک تصمیم و گزینه مشخص قرار گرفته‌ایم: یا می‌باید از خطوط قرمز این حکومت استعماری پای بیرون گذاشت و حمایت‌کنندگان از صحنه‌گردانی‌ها و شمایل‌چرخانی‌های حکومت اسلامی را محکوم کرده به این خیمه‌شب‌بازی پایان داد، یا نهایت امر بار دیگر به صورتی نوین ملت ایران در چرخه حکومت استعماری و اسلامی گرفتار خواهد آمد. این سئوال امروز به صورتی کاملاً روشن در برابر ملت ایران قرار گرفته؛ آنان که بجای حقوق ملت ایران با هیاهو و از جان گذشتگی از حقوق میرحسین موسوی و کروی دفاع می‌کنند، و حق ایندو جنایتکار شناخته شده را در «انتخابات» حکومت اسلامی با حق ملت ایران «مخلوط» کرده‌اند، بهتر است مواضع خود را با صراحت بیشتری مشخص نمایند. چنین افرادی از علی‌خامنه‌ای و احمدی‌نژاد به مراتب منفورترند، چرا که هم نان و گوشت پروژه حکومت اسلامی را از دست استعمار می‌خورند، و هم سعی دارند به غلط خود را «آزادخواه» و طرفدار مردم بنمایانند.

ملت ایران پس از سه دهه تحمل یک تئوکراسی خونریز بر موجودیت امثال علی‌خامنه‌ای و احمدی‌نژاد و میرحسین موسوی و خاتمی در زندگی سیاسی کشور نقطه پایان خواهد گذاشت. آن‌ها که هنوز از این «آب‌قنات» مفتضح دل نکنده‌اند ممکن است برای دلدادگی‌شان به این حضرات بهائی بسیار گرانتر از آنچه تصور می‌کنند بپردازند.